



«مادر جون خانه سالمندان» و راز ۵۰ سال خیر خواهی

نصیبه سجادی «مردی غریب و فقیر زنگ خانه‌ای را به صدا درمی آورد و عاجزانه به صاحبخانه می گوید که مادر همسر معلول است، زمینگیر شده، کنترل ارادر و مدفوع ندارد، دائم ناسزا می گوید فرزند نام وقتی کوچک بودند، تحمل می کردند. حالا بزرگ شده اند و چون اتاق، متعفن و آلوده شده، از خانه گریزانند. دستم به دامن تان...»

این واقعه در یک شب سرد زمستانی برای اشرف قندهاری، بانی خانه سالمندان کهریزک، اتفاق می افتد و جرعه فعالیت های خیر خواهانه ای را می زند که تا آخر عمرش ادامه می یابد و او را براننده لقبی چون «مادر ترزای ایران»، «بانوی رنگین کمان» و «مادر جون معلولان» می کند. سال ۱۳۵۱ است. آدرسی که خانم قندهاری به مرد مستاصل داد جایی نبود جز خانه خیریه کهریزک در انتهای جاده قم، بعد از بهشت زهرا (س) که دکتر محمدرضا کاظم زاده لاهیجی، فقط برای اینکه این افراد جایی برای خواب و نانی برای خوردن داشته باشند راه اندازی کرد. قندهاری می گوید: «پس از مدتی، آن مرد دوباره به سراغم آمد و با التماس از من خواست که یک بار هم شده از آسایشگاه دیدن کنم.»

قندهاری که از ۱۷ سالگی در حسینیه خانه پدری به نیازمندان کمک می کرد، می گوید: «نزدیک که شدم نشانی کهریزک را پرسیدم، محلی ها به من نشانی مکانی به نام «بو» را می دادند. به آسایشگاه رسیدم. بوی تعفن همه جا را فرا گرفته بود. دکتر لاهیجی، اگر چه بانی خیر شروع کرده بود، ولی دست تنها بود. چون آن منطقه دور افتاده بود، شهر داری حاضر نبود زباله ها را حمل کند. پس زباله ها را جمع آوری کردیم، بعد دستگاه زباله سوز هم گرفتم و...»



شهر فرشتگان

کهریزک امروز شباهتی به کهریزک دیروز ندارد. از محوطه ای ۱۰۰۰ متری با ۲ اتاق خرابه به ۴۸۰ هزار مترمربع رسیده است. ۴ هزار نفر در این شهر زندگی می کنند و فروشگاه ها، بیمارستان، مدارس مختلف و ۵۰ کارگاه دارد. ۹۰۰ بانوی نیکوکار - همان گروهی که بانی اش قندهاری بود - در آسایشگاه و در کنار پرستل، به بیماران و نیازمندان کمک می کنند و برای آنها پول جمع آوری می کنند تا چرخ این آسایشگاه بهتر بچرخد. مادر جون خانه سالمندان که همه داری اش را وقف کار خیر کرد، سال ۱۳۹۵ از دنیا رفت و در همین خانه آرام گرفت.

خانواده پهلوان، هیبتی اند

حاج رضامحمدنژاد از قدیمی های حسینیه حضرت ابوالفضل (ع) با خانواده امن زاده ارتباط نزدیکی دارد. او می گوید: «خانواده پهلوان امن زاده هیبتی اند. حتی شهید علی اصغر امن زاده با آن سن کم در این هیبت خدمت می کرد. علی اصغر بسیار فروتن و افتاده بود و در زمان شهادت ۱۹ سال بیشتر نداشت. اهل محل یادشان هست که اگر او در کوچه و خیابان سالخورده ای می دید، با اصرار زیاد بارشان را به دوش می گرفت و تا خانه شان می برد.»



دست به خیر از دوران جوانی

اکبر مقدم از جوانانی است که عمرش را در هیبت های عزاداری محله جوادیه گذرانده و خانواده امن زاده را خوب می شناسد. می گوید: «پهلوان حاج حسن، برکت و افتخار محله است. ارتباط گرم و صمیمانه با اهل محل دارد و جز میان داری در حل مشکلات مردم در کارهای خیر از همه جلوتر است. محرم هر سال اول سهمیه غذای خانواده های فقیر را کنار می گذارد. از همان دور آن جوانی دست به خیر و با معرفت بود.»



رفتار و منش حسن امن زاده، باعث ورزشکار شدن خیلی ها و نجات زندگی های بسیاری شده است

مدال های پهلوان فدای یک تار موی بچه های محل

رضا نیکام پهلوان، قهرمان، نیکوکار و با مرام؛ او هیچ کدام از این القاب را درباره خودش قبول ندارد و می گوید برای او که عمری را با کوچک و بزرگ جوادیه تهران گذرانده، فقط یک «بچه محل» است و بیش از اینها نمی اززد. بچه محل به زعم حاج حسن امن زاده یعنی همسایهات با شکم گرسنه، سر بر بالین نگذار.



خون فرزندم رنگین تر از خون علی اصغر نیست

پهلوان حاج حسن امن زاده در جوانی ازدواج کرد و در کنار مربیگری کشتی و هیبت داری، مسئولیت زندگی را هم پذیرا شد. حاصل زندگی اش ۴ فرزند است، ۳ پسر و یک دختر. رضا و حسین امن زاده که راه پدر را پیش گرفته اند و مربیگری کشتی و تیم داری می کنند و لیلان زاده تحصیلات عالی دارد و در بخش جراحی قلب در یکی از بیمارستان های تهران فعالیت می کند. حالا بخواهید درباره علی اصغر امن زاده، فرزند دیگر خانواده که در منطقه شلمچه به شهادت رسیده است.

انگار آمده بود ببازد تادلی راشاد کند

وقتی حسن نوجوان بود با همسالان خود کشتی می گرفت، گاهی می باخت و بعضی وقت ها هم می برد. اما لذتی که از باخت هایش داشت کمتر از برد هایش نبود چون با شادی دیگران خوشحال تر می شد! انگار گاهی فقط به روی تشک می آمد تا فقط ببازد؛ باختی که عین برد بود برایش. او با همین روحیه در باشگاه دار یوش جوادیه و سعدیان منبریه، کشتی می گرفت تا اینکه لباس تیم ملی نصیبش شد و وقت درو کردن مدال های رنگی از رقابت های جهانی و حتی المپیک رسید. وقتی نوجوانان و جوانان در حسینیه از او درباره قهرمانی هایش می پرسند دستی بر سرشان می کشد و می گوید: «دارایی ام از دوران کشتی فقط ۶ مدال طلای جهان و المپیک است که همه اش فدای یک تار موی بچه محل هاست.»

عشق اهل بیت (ع) و نوکری عزاداران حسینیه

آن حسن چست و چاپک، بزرگ و بزرگ تر و به جوانی با تجربه تبدیل شد. او پس از دوران طلایی شرکت در رقابت های مختلف کشتی جهان و المپیک در نهایت سال ۱۳۴۷ تصمیم گرفت بر تشک کشتی بوسه زند و این بار مربیگری را تجربه کند. این دوران هم باشکوه بود، چون شاگردانی مثل عباس جدیدی، محسن کاوه و برادران توپچی تربیت کرد که آوازه نامشان تا دوردست ها هم رسید. اما همه اینها یک طرف، عشق و ارادت به اهل بیت (ع) و نوکری عزاداران حسینیه طرف دیگر. در همان دوران، بانی راه اندازی حسینیه حضرت ابوالفضل (ع) در محله شد و یواش یواش پای چهره های ورزشی مثل کشتی گیرها به این حسینیه باز شد؛ مثل برادران مقدم.

حسینیه ای که خیلی ها اوزر شکار کرد

وقتی حاج حسن خانه اش را به حسینیه تبدیل کرد مثل بعضی ها خط کش گذاشت که تو بیا و تو نیا. حضور در اینجا برای همه آزاد بود؛ حتی معتادان و کارتن خواب ها. به حرف دیگران هم کاری نداشت؛ عقیده داشت که مهمانان محفل عزای امام حسین (ع) هر که باشند آنقدری عزت دارند که خاک کفش های شان را بگیرد و جلوی پایشان جفت شان کند. فقط خدا می داند که چه تعداد آدم آخر خطی در این حسینیه نجات پیدا کردند و ورزشکار شدند؛ حسینیه ای که محل رشد و تربیت فرزندانش هم بود.

از راست: حاج رضامحمدنژاد، حاج ناصر مقدم، پهلوان حاج حسن امن زاده و حاج اکبر مقدم در حسینیه حضرت ابوالفضل (ع)



۶ مدال رنگارنگ

جهانی حاصل دوران ورزشی، حاج حسن امن زاده در دهه ۴۰ است. اوز سال ۱۳۴۷ شاگردان بسیاری تربیت کرد که معروف ترین آنها عباس جدیدی و محسن کاوه است.



همان سالی است که خبر شهادت علی اصغر امن زاده به محلّه جوادیه تهران رسید. پهلوان حاج حسن امن زاده با شنیدن این خبر گفت: «خون پسر من از خون حضرت علی اصغر رنگین تر نیست.»



۱۳۶۷